

تمدن «سند - هلمند»

آغاز گر تاریخ ما

نوشته صدیق رهپو طرزی

تا جایی که روشن است، از همان آوان کودکی، به ویژه هنگامی که توانایی آن را یافتیم تا گپ های آموزگاران تاریخ را بشنویم، به گوش ما به صورت «آذان» گونه فرو خواندند که این زمان با «آریاییان» آغاز می گردد.

بعد، پیش و پس از جنگ جهانی دوم، با آلوده شدن فضای سیاسی در کشور ما باحضور اندیشه و ایدئولوژی «برتری» نژادی «قوم آریین»، دیگر مجال برای نگاه علمی و عینی به گذشته پیش تر، باقی نماند. بعد، آهسته آهسته این امر خود به مساله حرام، ممنوعه و تابویی بدل شد.

تا همین اکنون با وجود روشن شدن بسیاری حقیقت ها و فاکت ها در این راستا، برخی از مایان - به شمول روشنفکران ما - به سیاله آن چسبیده اند و باد برتری نژادی را در این سرزمینی که به تابلوی کاشیکاری زیبای قومی، شباهت دارد، از گلوی شان بیرون می کشند.

به هر روی، بایست به این مساله پرداخت تا راست راه از کژ راه شناخته شود.

به باور من، اگر بررسی گذشته مان را در چارچوب و تنگنای جغرافیای سیاسی کنونی سرزمین ما در بند بکشیم، نگاه به گذشته، از یک سده و اندی بیش تر راه به دور دست ها، باز نمی نماید.

بر همه روشن است که «انگلستان» و «روسیه» که در پایان سده نوزده ام عیسایی چنان ابر قدرت جهانی به حساب می رفتند که در سرزمین اولی آفتاب غروب نمی کرد و در دومی قلمروش از برآمدگاه خورشید در «آسیا» تا غروبگاه در «اروپا» گسترش یافته بود، در جوار ما راه باز نمودند.

این دو کشور جهانگیر، حرف نهایی را در مورد سرنوشت و حتا کشیدن دیوار خانه دیگران، می زدند. همین دو، بر آن شدند تا از فرش گسترده قومی که در جریان حادثه های پُر از فراز و نشیب تاریخ این جا، شکل گرفته بود، به وسیله خط کش منفعت های جهانگیری شان، سرزمینی برای ما قیچی - و - برش نمایند. به این گونه آنان مرز و بومی که شباهت به لحاف قورمه یی یا به تعبیر دیگر چین پینه پینه یی فقیر یا درویش - از دیدگاه قومی - داشت، به اندازه قد - و - اندام رهبران این جا، بریدند و به رویا - و - خواب یک «امیر» که کشیدن چار دیواری را در دورادور خانه اش، آرزو می نمود، تحقّق بخشیدند. به این ترتیب، کشوری به وجود آورده شد - از دید مرز بندی های سیاسی - که از اقلیت های قومی ساخته شده است.

پس، به باور من، برای این که بتوان به گذشته نظر داشت، اول از همه به این مرزها در بند نشد زیرا به شدت به گسترش - و - کاهش رو به رو بوده است، و دوم باید به حضور فرهنگی بیش تر توجه نمود، زیرا این پدیده، مرز را نمی شناسد.

آن گونه که روشن است تمدن و شهر نشینی در کنار دریاها برای این که آب اساس زنده گی را فراهم می نماید، شکل می گیرد. بی دلیل نیست که تمدن مصر را تحفه نیل می خوانند، تمدن «چین» در کنار دریای «زرد» و «سومر» در میان دو دریای «دجله» و «فرات» که به تمدن «میان دو آب» یا «بین النهرین» معروف است، پا به میدان وجود می گذارند.

در مورد ما، بایست از سرزمین میان سه آب سخن زد. در یکی از خط های این سه گوشه، دریای «اندوس، اباسین و یا سند» دیگری «اکسوس، جیحون و یا آمو» و سومی «سیر دریا، Jaxartes یا سیحون» قرار دارد. البته آن گونه که روشن است، حضور دست آورد های فرهنگی را نمی توان در کناره های این دو آب ها و یا دریاها، در بند کشید. اسپ تیز تگ فرهنگ، دیگر این آب ها را به ساده گی شنا می نماید و صدای شیبه اش از آن سوی دریا ها، شنیده می شود.

اگر مساله را در چارچوب همین مرز بندی به بررسی بنشینیم، پیش از آن که سرزمین ما زیر سم ستوران «آریاییان» که قوم کوچی و مهاجم بودند، قرار بگیرد، در این میان این دریا ها، تمدن درخشانی وجود داشته است.

نگاه پُر دانش دیگران به ما

نگاه ما به تاریخ تا همین یکی دو سده پیش، از گشایش و «فتح» سرزمین ما به وسیله عربان راه به دور تر باز نمی نمود. ما، تاریخ را با «آدم» که در آن خود ما جایگاهی نداشتیم، می آغازیدیم.

آن گونه که آگاهی داریم به صورت عموم تاریخ سرزمین و حوزه تمدنی ما بر پایه بررسی ها و کاوش های دانشمندان اروپایی، استوار است. این یافته ها از نیمه سده نوزده ام در دسترس قرار دارد.

اینان با نگاه پُرکاوش، دانشی و جستجو گر به همه رخ ها و زاویه های زنده گی، آن گاهی که در خط کاوش و بررسی به این جا راه یافتند، در خط پی بردن به گذشته جهان، این جا را هم به کاوش گرفتند.

این بخش را از مدت ها پیش گذرگاهی به سوی «هند» به حساب می رفت. این سرزمین را یا آب بحر و یا کوه های سر بفلک کشیده «همالیا» که بلندتر از همه برآمده گی ها در جهان به حساب می رود، در چنگال شان فشرده و راه رسیدن به آن را سد می ساختند. از همین رو منطقه شمال غرب «هند» را می توان پیوندگاه «آسیای مرکزی» و «ایران» خواند.

به باور پروفیسر «اسکو پرپولا» Asko Parpola که در بررسی این تمدن به ویژه خوانش اثرهای بازمانده خطی آن کار ژرف و عمیق دانشی انجام داده است، یاد آور می شود، ... وحدت و همگرایی هر دو سوی کوه های «هندوکش» راه را برای تبادل فرهنگی گسترده در هر دو سو باز نمود.

ما در اثر های کهن به اشاره های زیاد و متعددی در این مورد بر می خوریم. در زبان پارسی کهن واژه «هیندوش» Hindus در سانسکریت «سندھو» Sindhu - دریا - هم اسم عام است و هم خاص. بعد این واژه پارسی کهن وارد زبان یونانی شده به «اندی» Indi بدل شد.

در «رگ ودا» به گونه های مختلف از این تپه ها، تل ها و پشته ها یا «ارما» Arma به گونه: ساکنان خارجی پراکنده که به جای های دیگر کوچیده اند، و دیگر و دیگر نام برده شده است.

به گفته «استرابو» Strabo جغرافیا شناس معروف «یونان»، آن گاهی که «الکسندر» بزرگ «اریستوبولوس» Aristoboulos را به کشفی در سال ۳۲۶ پ.ع. فرستاد، او از «سرزمینی که در آن بیش از هزار شهر و ده وجود داشته و پس از آن که دریای «سند» مسیرش را تغییر داده به ویرانه پی بدل شده است»، نام می برد.

پس از دو هزار سال

چنین به نظر می آید که در این جا خواب زمستانی که بیش از دو هزار سال دوام نمود. این کار همه چیز را زیر چادر فراموشی سپرد.

در آغاز سده نزده ام بود که «انگلیسان» که با دید جستجو گر، راهی سفر شدند، به این جا رسیدند. آنان سفر نامه های متعدد و گونه گونه یی با شرح جزئی ترین نکته ها نوشتند. در میان اینان «الکسندر برنس» A. Burnes، افسر جوان سکاتلندی، جایگاه ویژه یی دارد. او در جریان اقامتش در «لاهور» دست به سفری به شهر «هاراپپا» که در بستر دریای خشک «راوی» Ravi (یکی از شاخه های دریای «سند») قرار داشت زد.

اما، توجه دانشی و علمی از آن گاهی آغاز شد که سر «ویلیام جونز» Sir William Jones سنگ پایه «انجمن آسیایی» را در سال ۱۷۸۴ به زمین گذاشت. او بعد برگردان ادبیات کهن «هند» را توصیه کرد و به بررسی زبان «سانسکریت» Sanskrit دست زد. او در خط این تلاش & به بررسی مقایسه یی زبان های «هند - اورپایی» دست یازید.

اما، «جیمس پرنسپ» (۱۸۴۰-۱۷۰۹) James Prinsep که کارش ریاست چاپخانه سکه ها در «کلکته» بود، رو به سوی بررسی سکه های «هند - یونان» آورد. او به خوانش و رمز گشایی از زبان متون قدیمی که در سنگنوشته های اشوکا» Ashoka درج بودند، موفق شد.

جنرال «الکساندر کن نینگهام» (۱۸۱۴-۹۳) Alexander Cunningham دستیار جوان «پرنسپ» راه اش را به سوی بررسی ویرانه های کهن باز نمود. همو بود که بعد از تقاعد & تمام تلاشش را در این کار به خرچ داد. او تامقام ریاست «اداره بررسی باستانشناسی هند» رسید.

همو بود که از سال ۱۸۵۳ به بعد به کاوش در «هاراپپا» پرداخت. او در سال ۱۸۷۵ نتیجه بررسی خویش را نوشت. در این نوشته در کنار نقشه، مهری را با نشانه هایی که آن ها با دیگر خط ها و نوشته های کشف شده شباهت نداشتند، را توضیح داد. او سند هایی دست یافت که برایش شگفت انگیز بود. از آن جایی که توجه او در خط سفر نامه های زایران چینی به ویژه «هوسانگ تسانگ» Hsüang Tsang در سده هفتم عیسایی، در مورد نیایشگاه های بودایی متمرکز بود، گمان بر آن برد که این سند ها به شهر هایی ارتباط دارد که در همان سفرنامه از آن ها نام گرفته شده بودند.

بعد، سر «جان مارشال» Sir John Marshall «دای رام سهانی» Dai Ram Sahani، باستان شناسان «هند»، را تشویق نمود تا در «هاراپپا» به کاوش بپردازد. او در مقاله یی که در سال ۱۹۲۴ در مجله «خبر های مصور لندن» نشر نمود، از تمدنی که مدت ها پیش فراموش شده، پرده برداشت.

این امر، تکان شگفت انگیزی را در دنیای باستان شناسی، از خود به جای گذارد. این کار، دو اثر بزرگ و روشن بر دید دانشمندان گذارد:

- نخست این که در خط تاریخ، تمدنی به صورت کامل جدید کشف گردیده است.

- دوم این که تمدن یاد شده پیش از هجوم و یا آمدن «آریاییان» و گسترش فرهنگ «رگ ودا» و خواهر سکه یا همتی

اش «اوستا»، وجود داشته است.

این سند ها در اثر بررسی های عملی نشان دادند که تمدن کشف شده، به گذشته دور میان سه هزار و ششصد تا یک هزار نه صد، پیش از عیسا، پیوند دارند، در حالیکه دیری زمان در کهن ترین سند هایی که در سرود های «رگ ودا» و خواهر هم تنی اش «اوستا»، به دست آمده اند، به بیش از هفتصد سال تا هزار و پنجصد سال پیش از عیسا، نمی رسد.

در این جا باید یاد آور شد که نام بومی تمدن «سند» در سند های «سومری» به شکل «می - لو - ها» Meh-luh-ha ثبت شده است. به دریافت پروفیسر «پارپولا»، کسی که در راه رمز گشایی از خط و نوشته «تمدن سند» کاوش دقیقی را انجام داده است، این واژه به زبان «دراویدی» به شکل «مت - اکام» Met-acam که معنای «سرزمین بلند یا کوهستان» را افاده می نماید، آمده است. او همچنان به این باور است که واژه سانسکریت «ملککا» Melcaca که معنای بیگانه، وحشی، بی فرهنگ و نا آریایی» را معنا دارد، باشنده گان «سند» را در بر می گرفته است.

این نگاه

از آن جایی که این «مقاله» در مورد تمدن وادی «سند» راه گشاه بررسی های بعدی در این مورد است، بخش های پُر اهمیت آن را در این جا از زبان انگلیسی بر می گردانم.

«مارشال» در این باره چنین می نویسد:

، فرصت بسیار شاز و نادری به باستان شناسانی چون «شلیمن» در شهر های «تیرینز Tiryns (شهر قدیمی واقع در «یونان» که در سال (۴۸۶ پ.ع.) به وسیله «آرگریس» ویران شد. بعد، در اثر کاوش های باستان شناسی در این جای، دیوار هایی از زیر تل های خاک سر بیرون کردند که از سنگ نا تراش ساخته شده بودند. (ط.) و «مای سی نی» Mycena (شهر کهنی در «یونان» که دارای تمدن با شکوه در میان سال های (۱۰۰۰ - ۱۹۵۰ پ.ع.) بوده و به تمدن «مای سی نی» پی معروف است. (ط.) و یا «شتاین» Stein در صحرای «ترکستان»، داده شده است تا بر تمدن هایی که از مدت های پیش، به دست فراموشی سپرده شده بودند، در حالی که ما اکنون در زمین های وادی «سند» ممکن در آستانه چنین کشف بزرگی باشیم، روشنی بیندازند.

، بررسی های ما تا کنون، در مورد دوران گذشته و عتیقه «هند»، به مشکل ما را به سده سوم پ.ع. می رساند. باستان شناسان تا حال از چگونه گی وضعیت زمانه های پیش از آمدن «یونانیان» (سکندر کبیر. ط.) و به قدرت رسیدن خاندان «موریا» Mauryas، زایش و رشد تمدن در کناره های دریا های بزرگ (سند و آمو. ط.) انکشاف فرهنگ مردمانی که یکی پی دیگری بر این شبه جزیره، از شمال و غرب ریختند، و مساله های دیگر که به گذشته تاریخ و دور متعلق است، روشنی نینداخته اند. در این راستا، یگانه بازمانده هایی که از آن زمان به ما رسیده است، پیوند تنگاتنگ با دوره های «سنگ» و «مفرغ» و گورستان های پیش از تاریخ، در جنوب این جزیره نما و تعداد کمی دیوار هایی که از سنگ ناتراش ساخته شده اند در «راجا گریها» در ایالت «بیهار» به حساب می آیند. از سوی دیگر، ما حالا، به صورت روشن نمونه هایی پیش از سده سوم پ.ع. به بعد، از کار های دستی انسان، دین و معماری خانه گی اش، از هنر سازنده و تکوینی اش، از جنگ افزار ها و سامان آشپز خانه اش، از وسیله های آرایش و گوهر های که به خویش آذین می بستند، از سکه ها و سنگ های پر بهای اش، از خطش که برای نوشته، مورد استفاده قرار می داد، به دست داریم.

،... و هرگاهی روشنی تازه بر دوران گذشته و عتیق - صرف نظر از این که به کدام مردم و دین ممکن تعلق داشته باشد - انداخته شود، زمینه یی فراهم می گردد تا با باور و اعتماد کامل و در چوکات به صورت نسبی محدود، آنان را به دوران و طبقه شان، پیوند بدهیم.

، حالا، به هر حال، این امر به صورت شگفت انگیزی از زیر خاک در سرزمین «سند» و «پنجاب» سر از زمین بیرون کرده است. این ها در بر گیرنده چیز های به شدت نو اند که هیچ پیوندی با یافته هایی که برای ما آشنا می باشند، ندارند. جالب توجه است که این اثر ها با هیچ سند تاریخی که به ما یاری برساند تا زمان و اصالت شان را تثبیت نماید، همراه نیستند.

، دو منطقه «هاراپیا» و «موهنجو دارو» که این کشف در آن ها صورت گرفته است در حدود چارصد ک. م. از هم دور اند. در هر دو، تعداد زیاد تپه ها و تل های ساختگی قرار دارند که زیر آن ها باز مانده ها و بقایای شهر های شگوفانی وجود دارند. از روی این ویرانه ها که تا شصت پا از روی زمین بلندی دارند، می توان چنین حکم نمود که این ها به مدت صد ها سال زیر خاک قرار داشته بودند. از این تپه ها و تل ها به تعداد زیاد در وادی «سند»، قرار دارند، آن گونه یی که در میان دریای «دجله و فرات» و در کنار دریای «نیل» وجود داشتند. این بار، تپه ها و تل ها در بستر دریای خشکی قرار دارند که اکنون در کنار های دریای اصلی و شاخه هایش، نی تنها در «سند»، بل در «پنجاب» نیز حضور دارند.، او پس از آن که بر غنای بی پایان این بخش باور دارد، آن را امید بزرگ برای آینده می داند.

او با شگفتی تمام چنین می نویسد:

، در «موهنجو دارو»، جاده اصلی شهر بزرگ به شاهراهی می ماند که از کناره ی جنوبی دریا، به سوی جنوب شرق، در حالی که در هر دو سوی آن، ساختمان های بزرگ قرار دارند کشیده شده است. به باور آقای «بنرجی» Banerji، در پایان این شاهراه، کاخ سلطنتی قرار دارد. در آن سو که اکنون بستر خشک دریا ست، جزیره های متعددی سر بلند کرده اند که

زمانی نیایشگاه های شهر بوده اند. بلندترین و بزرگترین آن، یک «استوپه» (معبد سر پوشیده. ط.) بودایی است که بر صفا مستطیلی قرار دارد و با نیایشگاه و بخش راهبان، احاطه شده است.

او، سپس از بخش های عمیق تر و ژرف تر که به باورش به شدت پُرارزش اند، چنین حرف می زند:

«و، زیر، در عمق خاک اثر های بودایی، در دولایه دیگر، ساختمان هایی وجود دارند که به مرحله بسیار پیش تعلق داشته و ساختار خشتی دارند. در این بخش، تالار ها و راهرو های سر پوشیده و اتاق ها و ساختمان های پُرشکوه با دیوار هایی که هفت تا هشت پا لُکی دارند، سر از خاک بیرون کرده اند. در آن ها، جای نل های متعدد که به باور کاوشگران آب توسط آن ها برای شستن خود نیایشگاه و یا نماد های تجسمی از گونه تندیس ها و پیکر ها به کار می رفته است، دیده شده اند. در بخش دیگر همین گروه، به نظر می آید که محرابی ساخته شده از خشت های کوچک پخته، و همچنان، گند آبروی هایی وجود دارند.»

او پس از توضیح تصویر هایی که از همان نیایشگاه برداشته شده اند، چنین می نویسد:

"در «هاراپا» Harappa در اثر کاوش های آقای «دایا رام سهانی» D. R. Sahani می توان هفت تا هشت لایه را دید که نشان می هد این بخش ها صد ها سال پیش از سده سوم پ.ع. توسط مردمان گونه گون ساخته شده اند. در بخش زیاد این لایه ها، برای بنای خانه ها از خشت پخته با کیفیت خوب، کار گرفته شده است.»

او پس از آن در باره افزار سفالی که توسط دست و یا چرخ ساخته شده اند، گپ زده و سپس از سکه ها، کارد ها و دانه های شطرنج یاد آور می شود. بعد چنین تاکید می نماید:

«پُر ارزش ترین بخش این اثر های کهن، مهر های سنگی اند، نی به خاطر نشانه هایی که با خط تصویری در آن ها حک شده اند، بل شیوه حکاکی و چهره هایی درج شده در آن اند که به شدت با تمام اثر های هنری که تا حال در «هند» به دست آمده اند، متفاوت می باشند.»

او در مورد تصویر چارپایان یادآور می شود، «می توان رد چهره گاو را یافت. اما، از نرگوان کوهاندار هندی و گاو میش آبی خبری نیست.»

او در بخش خط های یافت شده چنین می نویسد:

«در مورد نوشته های تصویری که جای حرف ها را می گیرند، سه نکته را باید یاد آور شد:

نخست - نشانه های (ممکن صدادار) که به بسیاری تصویر ها پیوند خورده اند، نماینگر سطح نسبی عالی رشد اند.

دوم - در بخش «موهنجو دارو» با مقایسه «هاراپا» رشد گام به گام خط را می توان مشاهده کرد.

سوم - این که خط یاد شده هیچ شباهتی با خط های کهنی که تا کنون در «هند» به دست آمده اند، ندارد. اما، از سوی دیگر شباهت هایی با خط تصویری عصر تمدن «مای سی نی» در ساحه «مدیترانه» دارد، ولی نمی توان آن ها را یکسان دانست.»

او بعد از سنگ هایی شگفت انگیز دیگر که به شکل حلقه پی اند، سخن می زند و یاد آور می شود که به باور «بنرجی»، پیوند نزدیک با نیایشگاه آتش همیشه دارند.

او در مورد دو پرسش مبنی بر این که تمدن «سند» به کدام زمان و مردم پیوند دارد، چنین یاد آور می شود که این امر باید در درازای سده های زیاد صورت گرفته باشد و به صورت یقین تا به قدرت رسیدن خاندان «موریا» که «آشوکا» نماینگر اوچش می باشد، تداوم یافته است. اما، او در مورد پرسش دوم به این باور «بنرجی» که آن را با فرهنگ «اژه» پی در «مدیترانه» نزدیک می داند، با احتیاط برخورد نموده و آن را جنجالی می داند.

او سپس دید خود را چنین بیان می دارد:

«از شاهد ها چنین بر می آید که تمدن فراموش شده از خود وادی «سند» مانند تمدن فرعونان در «مصر» پا به میان گذارده است. در هنگام رشد شگفت انگیزی که بشریت هنگام دوران «نوسنگی»، «مس» و «برونز» انجام داد، نقش دریا های بزرگ را نباید فراموش نمود. همین مسیر، کنار و ساحل دریا های عظیم و خروشنده (آن گونه که «مصر» را «تحفه» پی از «نیل» می دانند. ط.) جای ها و شرط های مناسب، از آن میان باروری خاک، منبع بزرگ آب، ایجاد رابطه و پیوند آسان، زمینه پی را برای گردهم آیی بیش تر مردم فراهم ساخت. این امر، امکان را برای رشد تمدن یا شهر نشینی (بیرون شدن از حالت کوچی گری. ط.) به وجود آورد.

«آن گونه که می دانیم، بشر، در آغاز رشد و تکاملش مدیون دریا های «نیل»، «دانیوب» و «دجله - فرات» بوده

است. این امر که تاچی اندازه «سند» و «گنگ» در این راستا نقش بازی کرده اند، بایست هنوز هم کاوش نمود. در مورد

«سند» این درست است که کوچ کشی و مهاجرت های پی در پی از بیرون، اثر سودمندی، آن گونه که در میان دو آب در

«دجله - فرات» و «مصر» در رشد فرهنگ بومی داشته اند، اما با خرد نیست تا بر این گمان باشیم که فرهنگ این سرزمین از

منطقه های دیگر وارد شده است و یا همه خصوصیت های آن را به صورت عمیق و ژرف دگرگون نموده است.

«ج. مارشال»، «اولین روشنی بر تمدنی که از مدت ها پیش فراموش شده»، در مجله «خبرهای مصور لندن»، ۲۰ سپتامبر ۱۹۲۴. ص. ۵۲۴ تا ۳۲ و ۴۸.

بر گرفته از «ت. ر. تراوت من» در کتاب «بحث آریایی» ص. ۲۱۴ تا ۲۱۱. سال ۲۰۰۶.

شاهد های تازه

هنوز رنگ نوشته سر «جان هوبرت مارشال» خشک نشده بود که درست دو هفته بعد، «ج. ژ. گد»، Gadd, J.G و «سیدنی سمیت» Sidney Smith مقاله یی را، «پیوند میان تمدن های «بابلی» و «هندی»»، در همان نشریه، به دست نشر سپردند. به باور اینان، نشانه ها در مهرهای وادی «سند»، به صورت حتم پیوند نزدیک با تمدن «سومریان» دارند. آنان استدلال نمودند که بر بنیاد شاهد های نو، رابطه نزدیک میان مردمان تمدن «سند» و «سومر» در میان ۳۰۰۰ تا ۲۸۰۰ پ.ع. وجود داشته است. این امر نشان می دهد که چنین رابطه یی پیش از تهاجم و یا ورود قبیله های «آریا» در ۱۵۰۰ پ.ع. وجود داشته است.

بومی یا نا بومی؟

کشف این تمدن، دو دید پُربحث و جنجالی را در میان دانشمندان و آگاهان چنین به میان آورد: این که تمدن «سند» به صورت روشن بومی بوده است. دوم، تمدن بعدی «هند - آریا» ادامه همان تمدن است و از بیرون وارد نشده است.

به گفته «ادموند لیچ» A. Lich جهان دانش و باور در این بخش به شدت تکان خورد. این امر تصور پیشین مبنی بر این که «داسایان» Dasas (بومیان) پست که در «رگ ودا» آنان را «وحشیان بی فرهنگ و ابتدایی» می نامید، ناگهان به سازنده گان یک تمدن با شکوه و پُر عظمت بدل شدند، سراپا دگرگون نمود. این نکته را در بخش های دیگر «رگ ودا» می توان به روشنی دید.

مرحله های رشد این تمدن

یافته ها از آن زمان تا کاوش های اخیر نمایشگر این واقعیت اند که این تمدن در گستره بیش از یک میلیون کیلومتر مربع قرار داشته است. این پهنا را می توان از «شور توگی» Shortughai در شمال درست در کنار دریای «آمو»، در «باختر» کهن، تا جنوب در کنار دریای «گنگا» دید. در شرق، دریای های «کابل»، «جیلیم»، «گومل» و «سولتج» و «راوی» که همه به نام «پنج آب» خوانده می شوند، این تمدن را با آب کوه های «همالیا» سیراب می کرده اند. در غرب شهر های «موندیگک» در «هلمند» و «شهر سوخته» در «سیستان» در این دایره، قرار می گیرند.

البته نفوذ فرهنگی در این محدوده در بند نمی ماند و ما اثر هایی از آن در «عیلام» و «سومر» در «میان دو آب» یل «بین النهرین» می توان دید. در این جا کار پرداختن به آن به شدت تنگی می نماید.

از یافته های نو در این بخش می توان به روشنی دید که تمدن «سند - هلمند» از مسیر رشد آرام آرام فرهنگ محلی از دل خاک این بخش، گذشته است. البته این کاوش ها از یک حقیقت دیگر نیز پرده بردارده است که رابطه بیرونی از «آسیای مرکزی» تا «شرق میانه» نیز به صورت گسترده یی وجود داشته است.

باستانشناسان و دانشمندان به این باور اند که این تمدن از سرمرحله آغاز، میانه و فروریزی عبور نموده است.

شهر ها در این تمدن

آن گونه که کاوش باستان شناسان نشان می دهد در این وادی، شهرهایی وجود داشته اند. تازه ترین کشف در این راستا، شهر «دوارکار» می باشد که زیر آب شده است. نکته جالب و شگفت انگیز این است که این شهر ها بر اساس برنامه و پلان، بنیاد می شده است. اول جاده ها کشیده شده، بعد گند آبروها ساخته می شده و سپس کار بنای خانه ها صورت می پذیرفته است. در پایان، مردم برای سکونت در آن جا، کوچ می نمودند.

این جاده ها و سرک های به شدت مستقیم و موازی با هم بوده و در جایی که با هم پیوند می خورده اند، درست نود درجه می باشد. این جاده ها حتی با مقایسه سرک های امروزی پُرپهن بوده اند. در کنار جاده ها، جوی ها چنان دقیق کشیده شده اند که یک قطره آب نی بیجا مصرف می شده و نی بند می شده است. خانه ها دومانزل و همسان اند. همه دارای حویلی، زینه یی برای رفتن به منزل دوم، حمام و چاه آب کوچک اند. این خانه ها از خشت پخته ساخت شده و جالب است که هیچ دروازه و کلکین آن ها به سرک عمومی باز نمی شده اند. ورود به خانه ها از راه کوچی جانبی انجام می گرفته است. سرک ها به وسیله خشت پخته فرش شده اند و در برابر گذر کراچی های سنگین، عرابه ها و اسپان مقاومت داشته اند.

نکته جالب دیگر این خانه ها، بزرگی آن ها می باشد. این ها، گنجایش زیست چندین خانواده را دارد.

«ل. کارلوفسکی» L. Karlovesky از حضور هم آهنگی اجتماعی و فرهنگی این تمدن شگفت زده می شود. او آن را ناشی از ساختار اجتماعی می داند که در آن پیوند خونی و گروهی به شدت محکم بوده است. به باور او رقابت در یک جامعه

طبقاتی، راه را برای حضور و پدید آمدن شیوه های گونه گونه تولید باز می نماید، در حالی که در همبود گروهی - آن گونه که در این جا مشاهده می شود - هم گونه گی و هم آهنگی وجود داشته است. این امر، ثبات را در همبودی که دولت مرکزی و یا گروه سرکرده وجود ندارد، به همراه می آورده است.

هرگاه ساختمان این شهر هارا با تمدن «سومر» و «مصر» مقایسه نماییم به نکته شگفت انگیزی بر می خوریم. در دو تمدن یاد شده، خانه ها و ساختمان ها در دور آتور نیایشگاه و یا خانه خدایان گسترش می یافته است. به این معنا که اول نیایشگاهی، ساخته می شده و بعد شهر، بدون برنامه، در چار سوی آن قد بلند می کرده است. هم چنان در تمدن، «سومر» و «مصر» خانه های زیست و جای نشیمن مردم عادی، با عبادتگاه ها و بخش اداری شکل در هم و بر همی را دارند، در حالی که در تمدن «سند» این سه بخش از هم جدا «ساخته» می شده اند.

نیایش در تمدن یا شده

تاکنون یافته هایی به مانند قربانگاه آتش و یا اجاق های نیایشی در نیایشگاه های خصوصی و عمومی به دست آمده اند. در کنار آن ها، باقی مانده گرمابه ها و هم چنان توته های استخوان جانداران که بیانگر قربانی چارپایان می باشند، پیدا شده اند. هم چنان مجسمه ها و پیکره های گلی زنان که ممکن نقش خدایانو یا خدامادر را دارا بوده اند، همراه با مهر هایی کشف شده است. در بخش زیاد این مهر ها، ما نقش چارپای یک شاخ که موجود اسطوره یی است دیده می توانیم. این موجود اسب افسانه یی است که دارای شاخی در پیشانی می باشد. در او نیروی بدی و نیکی در هم آمیخته است. به شدت زیبا بوده و شاخش پادزهر به همراه دارد. جایگاه این موجود اسطوره یی در تمدن «سند»، نماد قدرت و مقام عالی می باشد. در کنار اسب یک شاخ، نشانه هایی از خود سوزی برای قربانی، چهره چارپایان دیگر مانند: ببر، اسب آبی، شتر و دیگر و دیگر نقش ها یافت شده اند.

در این میان، مهری به دست آمده که آن را «ا. و. فایر سرویس» Fairservis, A. Walter به نام «انیل» و «مارشال» آن را تصویر پیشین «شیوا» می داند، از اهمیت بزرگ بر خوردار است. این مهر را باستانشناسان شاه ددان نامیده اند. این چهره، با تن شخ و راست با یک حرکت جوگی وار، بر زانو های اش نشسته و کلاه شاداری بر سر دارد. دورا دورش را چارپایان گرفته اند و بر بالایش نوشته یی وجود دارد.

حضور نماد های گونه گونه نیایشی در تمدن «سند» بحث داغی را میان باستانشناسان و دانشمندان دیگر در این مورد این که آیا مردمان به موجود یگانه و یا گونه گونه یی باور داشته اند؟ آیا آنان آیین های یک سان و یامختلف را نیایش می نمودند؟ به میان آورده است.

برخی دانشمندان به این باور اند که حتما آتشگاه ها برای دو هدف به کار می رفته است: یکی برای نگه داری آتش. برای این که در آن زمان روشن نمودن دوباره آن کار دشوار بوده است و دوم این که این کار خود، بعد آرام آرام رنگ نیایش را به خود گرفته است.

دست نوشته در این تمدن

مشکل پُر در دسر در مورد تمدن «سند»، دست نوشته اش می باشد. تا جایی که می دانیم به تعداد (۶۴) مهر مربوط به این تمدن همراه بابیش از چار هزار تکه پارچه های دیگر، به دست آمده است. بر آن ها نشانه یک خط ناشناس حک شده اند. طلسم این خط، با وجود تمام تلاش های گونه گونه و با استفاده از جدید ترین شیوه های فنی، هنوز شکستنده نشده است. هرگاه این طلسم بشکند، به بسیاری از پرسش هایی که تا کنون پاسخ نیافته اند، جواب داده خواهد شد. بسیاری دانشمندان تا حالا حتما توافق نموده اند که این خط سیلابی - نشانه یی است و یا سیلابی؟

یافته های نو به ویژه کار پژوهشی پروفیسر «اسکو پرپولا» Asks Parpola در این آخر ها نشان می دهد که این نوشته «نشانه - آوایی» یا Logo-Syllabic می باشد. بازگشایی طلسم این خط تا آن گاهی که بر گردان آن با نوشته یی که از آن رمز گشایی شده است، همراه نباشد، به دشواری صورت می گیرد. اما، پروفیسر «پرپولا» به این باور است که نباید امید و بالاتر از همه تلاش خویش را در این راستا از دست داد.

به این گونه، تمدن فراموش شده با نوشته یی که «مارشال» ارایه داشت، دیگر از ذهن هایی که گذشته را به دست فراموشی سپرده بودند و یا برای تثبیت برتری نژادی به دامن نژاد برتر «آرین» چنگ می انداختند، پا به بیرون گذاشت. این امر، بحث داغ و پُرشوری را که تا کنون ادامه دارد، به راه انداخت. بعد، به گفته مولانای «بلخ» در این راستا هرکسی از گمان خویش یار این بحث گردید.

زبان در این جا

تا جایی که بررسی های نوشتاری در این تمدن نشان می دهد، نوشته ها و خط ها از یگانگی شکلی بر خوردار اند. اما، این به آن معنا نیست که تمام مردم به زبان یگانه یی در این جا گپ می زدند. این قاعده را در جای های دیگر نیز می توان دید. اما، پرسش اساسی این است که این زبان به کدام خانواده زبانی تعلق داشته است؟

از همان آغاز «مارشال» طرح مساله پیوند این زبان را با «دراویدی» به میان کشید. دلیل این بود که این زبان با زبان «براهویی» که هم اکنون در بخشی از «افغانستان» و «بلوچستان» مردم به آن گپ می زنند، هم ریشه است. خصوصیت این

زبان «براهویی» این است که به گروه زبان های «هند - اروپایی» و شاخه های دیگرش مانند: «هندی»، «اردو»، «پنجابی»، «سندی»، «پارسی کهن، میانه و جدید»، «اوستا»، «کردی»، «بلوچی»، «اورموری»، «پشتو»، «کافری»، «انواع زبان پامیری» و دیگر و دیگر... تعلق ندارد.

اما، به باور برخی دانشمندان زبان «براهویی» چنان زیر تاثیر زبان «بلوچی» قرار گرفته است که به مشکل این فرضیه را می توان پذیرفت. در این راستا بررسی های پروفیسر «پرپولا» که با دقت و وسواس بی نظیر انجام گرفته است، قابل توجه است. او در این مورد می نویسد، «چنین به نظر می رسد که به احتمال قوی این زبان یکی از شاخه های زبان «دراویدی» باشد.»

برخی دانشمندان از آن میان داکتر «طارق رحمان» فرضیه های «انتقال» و «ادخال» را پیش می کشند. بر اساس این دیدگاه، زبان اول یا از دیدزمانی پیش تر، بر زبان دومی یا بعدی، اثر انتقالی و یا ادخالی می داشته باشد. به این گونه واژه گانی که از زبان «دراویدی» در زبان «هند - اروپایی» که مدت ها بعد وارد این بخش شد، دیده می شوند، ناشی از «انتقال و ادخال» در این زبان می باشد.

در مورد واژه گانی که «رگ ودا» از زبان «دراویدی» وام گرفته است، به یکی دو نمونه بسنده می نمایم:

واژه گان «فالم» Phalam یا «میوه»، «موکهم» Mukham یا «دهان» و «کهاله» Khala یا «آستانه» به خانواده زبان «دراویدی» تعلق دارند.

این امر به شدت روشن می سازد آنانی که بر سر دیرین بودن و باشنده کان اصیل بودن شان در این سرزمین دعوا به راه انداخته اند، راه به ترکستان برده اند. به این گونه شاهد های باستانی و زبان شناسی نشان می دهد آنانی قدمت تاریخی و دیرین در این جا دارند که زبان شان به زمانه پیش از آمدن گوینده گانی که به زبان «هند - اروپایی» حرف می زند، پیوند داشته باشد.

داده های دانشی نشان می دهد که زبان «براهویی» که شاخه یی از زبان «دراویدی» است، و مردمانی که با آن گپ می زنند، کهن ترین قومی به حساب می آید که در این سرزمین زنده گی می نموده اند. این امر، آنانی را که به زبان های «هند - اروپایی» و شاخه های گونه گونه اش گپ می زنند، به جایگاه ساکنان جدید این بخش، قرار می دهد.

در بخش گوینده گان زبان «التایی - مغولی» بایست به بررسی جداگانه یی دست زد. من در این تنگ جای به آوردن چند حرفی بسنده می نمایم:

در نیمه دوم سده چارم پس از عیسا مردمی از شمال شرق بر شاهنشاهی «ساسانیان» دست به یورش زدند. اینان مردمی بودند که به زبان التایی گپ می زدند و از «مغولستان» سر بیرون کردند. اینان به سیطره «ساسانیان» در در سطح مرتفع «اسیای مرکزی» پایان بخشیدند.

نام خانواده زبانی «التایی» از کوه های «التای» Altay واقع در آسیای مرکزی» در کنار مرز «سایبریا - چین» گرفته شده است. این گروه را می توان به سه بخش مهم ترکی، مغلی و ماخو - تونگوز، تقسیم نمود. برخی ها زبان های کوریایی و جاپانی را شامل این بخش می نمایند. «فولگلسانگ» به این باور است، «اولین گروه این یورشگران به نام «یونان» یا «هونان» در نیمه سده چارم عیسایی وارد شمال «افغانستان» شدند. از نام شان خصوصیت «هونی» شان بر می آید. بعد جای آنان را «یفتلیان» پر می نماید.

به این آینه خویش را باید نگاه کرد، نی که آن را شکست.

فروپاشی این تمدن

آن گونه که یاد آور شدیم این تمدن پس از اوج، راه فروپاشی را در پیش گرفت.

در این راستا دو نظریه و دیدگاه ها وجود دارد:

یکی به این فرضیه استوار است که این امر به اثر دگرگونی های طبیعی به ویژه تغییر مسیر دریا ها به میان آمده است.

دوم این باور وجود دارد که قوم های کوچیگر «آریایی» پس از هجوم بر این سرزمین، در جریان گشایش و اشغال این شهر ها را به ویرانه یی بدل کردند. توجه جدی در این زمینه به متن «رگ ودا» می باشد. در این کتاب مقدس به آیه های متعددی در اشاره به این ویرانی و فتح، بر می خوریم. نمونه روشن ان این است:

«اندر» Indra با یاری «ابهایوارتین کایامانا» *Abhyavartin Cayamana*
ریشه «وارسیکا» Varasikha را از میان برد.

او، در «هاریوپیا» Hariyupiyah پیشقراول «ورسیوانس» Vreivans را ضربه کاری زد،

و نیروهای عقبی از ترس، پای به فرار گذاشتند.

رگ ویدا (بخش ششم. سروده ۲۷ آیه ۵.)

اشاره به «هایوپیا» همانا انگشت نهادن بر «هاراپیا» می باشد.

به باور «ج. م. کنیور» J. M. Kenoyer، در «هاراپیا» تا کنون در هیچ بخشی از چنین جنگی نشانه‌ی دیده نمی شود. اما، به نگاهی به بسیاری جنگ های خونین و ویرانگر در تاریخ، می توان به این امر باور داشت که ممکن جنگ در بیرون شهر رخ داده باشد. در صورتی که دشمن شکست خورده باشد، چی نیازی به ویران ساختن شهر میرفته است!،

تاریخ دانان و نگاران ما و این تمدن

در میان تاریخ دانان و نگاران ما - نی تاریخ نویسان - در سده بیستم عیسایی - پیش از آن از «بیهقی» تا «کاتب» را به گفته قد ما بایست در مبحث دیگری به کاوش نشست - می توان چهره هایی چون: آقایان احمد علی «کهزاد»، میر غلام محمد «غبار»، عبدالحی «حیبی»، محمد حسن «کاکر» و تازه ترین میرمحمد صدیق «فرهنگ» - بر اساس زمان پایان اثر هایشان - نشانی نمود.

نگاه اینان به این دوره، انسان را دچار شگفتی می سازد.

آن گونه که اشاره شد، آقای «کهزاد» در هوای سال های پیش، میان و پس از جنگ دوم جهانی و فضای آکنده از «آرین گرای» به ویژه نژاد برتر «آرین» به سر می برد. تبلور این امر را می توان درمخمس دید که زیر عنوان «افغانستان» درست در سال (۱۹۴۲/۱۳۲۱) ازسوی وی سروده شده است.

در بخش نخست این «مخمس» که به گفته دست اندر کاران «بنیاد فرهنگی کهزاد» بیانگر، احساس وطن دوستی کهزاد بزرگ؟! را نشان می دهد، (نشانه شگفتی همراه با نا باوری از من است. ط.) چنین آمده است.

،،ای کشور افغانستان،

ای سرزمین باستان.

مهد فروغ آریان،

پاینده نامت جاودان.

پاینده نامت جاودان،، (نشانه تاکید از من است. ط.)

جالب هست، در این سروده که اگر آن وضعیت و حالت دوام می نمود و به سرود ملی! در کشوری دارای گروه قومی گونه گونه، بدل می شد، نامی به جز از «آریان» و «افغان» برده نشده است.

او با آن که با نوشته «مارشال» درزمینه تمدن وادی «سند» و حضور به شدت پُرنرنگ ما آشنایی دارد، این مساله را در اثرش به نام «تاریخ افغانستان»، به اساس بخش بندی خودش به حاشیه رانده است.

جالب است که نام این باستانشناس را در میان ناخنک «سر جان مارشال انگلیس» آورده است. در این جا دو واژه «سر» که یکی از لقب ها می باشد و «انگلیس» را که دومی نیز نام مردم سرزمین «انگلستان» می باشد. درکنار هم قرار داده و خواننده از دنیا بی خبر، به این گمان می افتد که همین، نام کامل باستانشناس انگلیسی می باشد.

به همه روشن هست که در کار برد زبان پارسی ما، واژه گان «انگلستان» و «انگلیسی» مورد استفاده می باشد نی انگلیس.

من نمی دانم که این اشتباه در چاپ اول سال (۱۳۲۵ ه.خ.) هم صورت گرفته بوده و یا این که در چاپ سال ۲۰۰۲ ع. که از سوی «بنیاد فرهنگی کهزاد»، دوباره نشر شده است، و من از آن استفاده نموده ام، رخ داده است.

همچنان در این چاپ، در عنوانی که به زبان انگلیسی بر گردانده شده است، امانت رعایت نشده است. در این جا «تاریخ افغانستان» به «یک تاریخ افغانستان» بر گردان شده و زیر عنوان دیگری «یک تاریخ جامع افغانستان هنگامی که آریانا خوانده می شد» به آن اضافه شده است. نکته جالب دیگر این که واژه «آریانا» با خط جلی تر که به اندازه خود عنوان بزرگ می باشد، چاپ شده است. کمی پایین تر، جلد اول نوشته شده است و میان قوسک که بیش تر به جای معنا به کار می رود، واژه پارسی آمده است. به عقل کوتاه من، هیچ موردی برای این کار وجود نداشت. بعد، نوشته شده است که «از پیش از تاریخ تا سقوط خاندان موریانا». جالب تر این که نام این خانواده نادرست به جای واژه Mauryans نوشته شده است. Marion. که نمایانگر بی دقتی در این امر می باشد.

بر گردیم به اصل مطلب

او سپس با استفاده از مقاله «مارشال» - بدون این که تاریخ و منبع را تذکر نماید - آن را در قالب شرق «آریانا»

(افغانستان ص. ۱۸) می ریزد. بعد، دید کلی به آن می اندازد. آن چی در این یک ورق به دست فراموشی سپرده شده است، جایگاه ما در این تمدن فراموش شده می باشد.

بعد، بخش بزرگ اثر را ازدهای «آریایی» می بلعد.

از آن پس، آقایان «غبار» و «حبیبی» دست به گزارشگری تاریخ - هنوز ما به مرحله رشد و تکامل این بخش که تاریخ نویسی است، نرسیده ایم - زدند.

هر دو، همزمان در سال (۱۳۴۶/۱۹۶۷) در «کابل»، اولی «افغانستان در مسیر تاریخ» و دومی «تاریخ مختصر افغانستان» را نوشتند.

آن گونه که می دانیم مقامات جلو پخش نوشته آقای «غبار» از چاپخانه به بعد، را گرفتند و به جز نسخه های معدود، دیگر این اثر تا کودتای ثور به چشم خواننده گان نخورد.

به این گونه، این اثر به شهادت رسید و با این امر، هاله یی از تقدس به تنش فراز آمد. به باورم اگر این اثر در همان موقع مصادره نمی شد، و با دید نقادانه - منظور سره نمودن سوجه از نا سوجه - بررسی می شد، به چنین جایگاهی دست نمی یافت.

به این گونه، نظام های سیاسی مستبد، خود به ریشه شان تیر نابودی می زنند. فشرده این که من آن را پرخاشی به شدت کبیر در برابر استبداد کبیر یافتم. این امر روشن است که هر قدر پرخاش و خشم بلند تر و قوی تر باشد، به همان اندازه دید واقعگرایانه را ناتوان تر و لاغر تر می سازد.

بر گردیم به مساله.

حالا دیگر فضای داغ و سوزان «آریا گرایی» پیشین، به سردی گراییده بود. بلور تلاش زمامداران وقت، به ویژه نسل جوان، در خط این باور که با دست یافتن «هیتلر» بر نیم قاره «هند» خواب کبیر کشورگشایی شان را تحقق یافته می دانستند، به سنگ شکست خورده و پاشان شده بود.

در اثر «غبار» در بخش «گذشته دور»، بحثی را در مورد تمدن «سند» با آن که تا آن زمان داده ها و آگاهی های تازه یی به وسیله باستان شناسان در خود کشور، از آن میان به گفته خودش «لویی دوپری» فراهم شده بود، به میان نمی آورد. او تنها اشاره کوچکی به «موندیگک» نموده و آن را، «شاهراه تقاطع بین وادی سند و ایران»، «غبار» ۱۹۶۷ ص. ۳۴، می داند. به نوشته خودش، که در عنوان «اویستاد» و بعد «اویستا» ذکر شده است، تاریخ ما، از همین جا شروع می شود.

در این اثر، «غبار»، تنها در بخش، «نام ها»، از «آریانا» سخن می راند و آن را قدیم ترین نام کشور می داند. او بعد، بیش تر از «اویستا» سخن می زند و کم تر از «آریانا» و باری از زبان «اویستا» چنین می نویسد: «اویستا این سر زمین را (آریانا) می نامد و کشور آن ها را خاک آریا می خواند»، «غبار» ۱۹۶۷ ص. ۳۷).

سپس بدون این که از کار کاوشگران در ساحه باستان شناسی در این بخش، نامی ببرد، از تمدن «سند» حرف می زند و در بسیاری از مورد ها، دوره های گونه گونه را در هم می آمیزد. با آن هم از «موندیگک» Mundigak و تپه ده «مراسی» Deh Morasi در شمال غرب «کندهار»، ذکر می نماید. او این جا را «دمراسی»؟! و هم چنان نام «اشتاین» باستان شناس معروف را «ستین» می نویسد. جای شگفتی دیگر این که او واژه «اوزار» را به جای افزار و ابزار بی دریغ به کار می برد. جالب تر این که مدققان دیروزی - چاپ اول - و ویراستاران امروزی - چاپ سوم - در هیچ کدام از چاپ های قدیمی و جدید به رفع این اشتباه، دست نمی زنند.

او یاد آور می شود که در «موندیگک» پانزده لایه کشف شده است. در حالی که «شف فر» Shaffar, J.G. در تازه ترین اثرش به نام «، باستان شناسی افغانستان: از زمان آغاز تا دوره «تیموریان»، (۱۹۷۸) با توجه به یافته های خود کاوشگران، این رقم تنها «پنج» لایه را در بر می گیرد. اما جالب تر این که او از دایره بزرگ تر این تمدن که تا به کنار های دریای «آمو» و کوه های شامخ «پامیر» می رسد، حرفی به میان نمی آورد. او تا حدودی - بدون این که نام آن را به میان آورد - از رودخانه های «سند» و «آمو» سخن می زند و از بحث های تازه در این مورد ذکری به میان نمی آورد.

بعد او به صورت مفصل از «آریاییان» به ویژه بخش «رگ ودا» و بعد «اوستا» سخن می زند و بدون این که حتا اشاره یی به نظریه های موافق و مخالف نماید، آن را، «مولود خود سرزمین بخدی و افغانستان»، می داند و موسس آن را «زردشت»، نی «زرتشت»، ذکر می نماید.

نکته جالب این است که از این پس، تاریخ نگاران ما به دو بخش به صورت روشن تقسیم می گردند. بخشی به «رگ ودا» می پردازند و گروهی به «اوستا». در حالی که به باور دانشمندان، زبان این دو چنان به هم نزدیک اند که به ساده گی می توان یکی را به دیگری برگرداند. «نورمان برد» Bird, N متن شناس معروف، پس از بررسی کار شناسانه در این مورد، یاد آور شده است که هشتاد و پنج در صد واژه گان در این دو زبان، با هم مشترک اند (ن. برد. ۱۹۸۲) و به ساده گی می توان این متن را با آن برگرداند. در میان این دو زبان، تنها تفاوت لهجه یی وجود دارد و بس.

به باورمن، این امر بیش تر در خط دید قومی - زبانی، و نگاهی با تمایل ها به شرق یعنی «هند» و غرب کشور، یعنی «پارس»، صورت گرفته است. جالب تر این که سیاله این امر، هنوز که تا هنوز هست، گریبان روشنفکران! ما را رها نموده و حضور تندش به شدت جریان دارد.

بعد آقای «فرهنگ» با اثرش به نام، «افغانستان در پنج قرن اخیر»، «فرهنگ» ۱۹۸۸ع. به این رده می پیوندد. او در جریان صحبت، دوره های تاریخی در افغانستان، در کنار آن که تقسیم بندی «اروپایی» را که به گفته خودش، «قرون اولی، وسطی و جدید و معاصر»، است، رد می نماید، حرفی تازه بی به میان نمی آورد. این را باید در نظر داشت که در کار تاریخ نویسان «اروپایی» چنین شیوه بی مروج نیست. این تقسیم بندی بیش تر سیاسی می باشد. آنان در تاریخ به فرهنگ و تمدن مردم توجه دارند. از همین رو تاریخ را از نگاه زمانی رده بندی نموده از «بابل» آغاز می نمایند و ادامه می دهند.

او تاریخ کشور را از «زردهشت» - خود متوجه شده باشید که هر یک از مورخان ما با سلیقه ذهنی خویش نام «زرتشت» را به گونه های مختلف نوشته اند. به این گونه، تا ثریا دیوار کژ می رود.

او، برای این که گذشته تاریخی این دوران را پی بگیرد، بدون مراجعه به دست آورد ها و یافته های باستانشناسان و دانشمندان دیگر، به گفته خودش به بازمانده گان «زردهشتیان» روی می آورد.

او این دوره را بدون ذکر «اوستا» و یا «ودا» با چند خط پایان می دهد و بار ملامتی عدم دسترسی به مواد در این دوره را به گفته خودش به گردن، «لشکر کشی «کوروش» پادشاه «مادها»، می اندازد. او تنها یک بار از «قبایل آریین» سخن می زند و بس. او دیگر از تمدن میان دو آب «سیحون و جیحون» یا وادی «سند» چون به غرب و جنوب کشور تعلق دارد، حرفی و گپی به میان نمی آورد. بعد بخش زیاد توجه اش را «خراسان» می بلعد.

نکته شگفت انگیز در این اثر های «تاریخی» که ذهن بخش بزرگ روشنفکران ما را در جریان سده بیستم و تا اکنون ساخته و می سازد، نبود منبع ها یا سرچشمه ها و نمایه ها می باشد.

اصل اساسی این است که یک نویسنده - به ویژه جدی - در پایان اثرش بایست تا به ذکر این دو دست بیازد.

در همین اثر آقای «کهزاد»، نی در پایان فصل ها و نی در پایان اثر، از منبع ها ذکری به عمل نیامده است. تنها در پایان کتاب می توان نمایه بی را با عنوان، «فهرست نام ها، اقوام و قبایل»، و بعد، «فهرست اماکن و محلات»، دید که به صورت جداگانه آمده است. در حالی که این کار بایست در یک بخش نمایه ذکر شود تا خواننده را دچار سرگردانی نسازد. من فکر می نمایم که این کار را در این چاپ، «بنیاد فرهنگی کهزاد» انجام داده است.

در اثر آقای «غبار»، در پایان کتاب، «فهرست کتب مآخذ، آمده است. از تفاوت سبک نوشته و اندازه حرف و شتابزده گی چنین بر می آید که این امر بعد ها به کتاب چسپانیده شده است. در این اثر از نمایه، دیگر خبری نیست. جالب است که در جلد دوم این اثر که در در ماه جون (۱۹۹۹ع.) در «ویرجینیا»، ا. م. امریکا از سوی «حشمت خلیل غبار» به حیث مهمم چاپ شده است، از نمایه و کتاب شناسی یا کتاب نامه خبری نیست که نیست!

در اثر آقای «حبیبی»، تا بخش سوم که، «دوره مستقل اسلامی»،؟! یعنی سده نهم ع. را در بر می گیرد، از منبع های مورد استفاده کتاب ذکری به عمل نیامده است. بعد زیر عنوان، «مآخذ»، تنها از نام کتاب هایی مانند «حدودالعالم» نام برده شده است. اما، بدون این که یاد آوری شود که اثر یاد شده به کدام نویسنده تعلق دارد، کی نوشته شده و در کجا چاپ شده است و کدام چاپ مورد استفاده بوده است؟ حرفی به میان نیامده است... و تا آخر... در این اثر نیز جایی برای نمایه وجود ندارد.

در اثر آقای «فرهنگ» در پایان هر فصل، زیر عنوان، «مدارک باب»، از اول تا باب پانزدهم ذکر شده است. اما، از نمایه درکی وجود ندارد.

چراغ روشن دانش باستانشناسی

به باور من آن چی ذهنیت پُر آشفته تاریخی را به ما به ارمغان آورده است، این امر می باشد که ما تاکنون به نقد - البته نقد نی به تصور ساده که رد و یا پذیرش بدون چون و چرا یک پدیده است، بل، جدا نمودن خوب از بد و سره از ناسر و یا سچ از ناسچ می باشد - دقیق از این اثر های تاریخی، نپرداخته ایم. آن چی هم در مورد نوشته شده است، در خط دید محلی - قومی یا به گفته «ل. دوپری»، افغانستان شناس معروف، قبیله بی - دهقانی بوده است و بس.

نگاهی به فرهنگ پیش از تمدن «سند - هلمند»

آن گاهی که در حدود بیش از نیم سده، با یاری کاوشگران باستانشناس، پرده لُک و تاریک، از روی تمدن «سند» برداشته شد، بسیاری به این باور بودند که این تمدن کهن ترین تمدن در این منطقه وحتا جهان به حساب می رود.

کاوش ها و بررسی های باستانشناسان دیگر مانند «شتاین» و «مجومدار» Majomdar نشان داد که اگر تمدنی (شهر نشینی) در این بخش، پیش از تمدن «سند» به آن مفهوم وجود نداشته است، اما نشانه هایی از «فرهنگ» پیشین را می توان در «سند»، «بلوچستان»، «افغانستان» و مرز های تاریخی اش، دید. البته هنوز کاوشگران باستان شناس در آغاز این راه قرار دارند. با آن هم کاوش هایی که تا کنون در «بلوچستان»، «سیستان» و «افغانستان» صورت گرفته است، پرده از روی اسرار

جای های چون : «موندیگک»، تپه «نمازگاه»، «شهر سوخته» و دیگر و دیگر... برداشته شده است.

ده، سازنده شهر

زمین های پُر بار وادی «سند» و میان دریا های «آمو» و «سیر» دریا که آن را «پار دریا»، هم می خوانند، زمینه رشد را برای زراعت و کشاورزی فراهم ساختند. این ها، نقش ستون فقرات برای شگوفایی مرکز های شهری یا تمدنی بازی نموده و سازنده شهرها گردیدند.

آن گونه که می دانیم در میان هزاره سوم و دوم پیش از عیسا، تمدن ها یا شهرها در وادی «نیل»، «دجله - فرات» و «سند» سر بلند کردند. این را باید یاد آور شد که بود و حضور همین ده هکده های دهقانی - زراعتی یاری رساندند تا این شهر ها و تمدن ها به میان بیایند. تولید کشت و کار کشاورزی در این ده ها، سبب شد تا زمینه رشد و شکل گیری برای لایه و قشری که می توانستند به امور سیاسی - دینی و یا فنی بپردازند فراهم گردد. به همین سبب خاک پُر بار و آماده برای کشت در «موندیگک» و تپه ده «مراسی» و جای های دیگر زمینه را برای رشد وادی «سند» فراهم نمود.

جایگاه ده های ما در این تمدن

چارچوب بزرگ این فرهنگ را می توان از «پامیر»، «آمو» و «سیر» دریا در شمال، دو طرف دریای «سند» در جنوب و شهر های شرقی شامل «بلوچستان» و «ایران»، دید. البته این فرهنگ در این چارچوب تنگ - و - نثرش باقی نمی ماند و راه اش به دور دست ها، باز می نماید.

کاوش های باستانشناسی - البته با تاخیر به گفته «لویی دوپری» به سبب عدم تمایل دانشمندان اروپایی و امریکایی به دوره پیش از تاریخ کشور - در روز های آغاز جنگ جهانی دوم، بر می گردد. پس از آن تا پایان جنگ، این امر به بوته فراموشی سپرده می شود.

در این میان، به باور «دوپری» باستانشناس و افغانستان شناس به نام، برخی دانشمندان ما و از آن میان آقای «ا.ع. کهزاد»، بدون توجه به دانش باستان شناسی، در مطبوعات آن زمان از شهر های گم شده، حرف زدند و شایعه ها و آوازه های بی اساس و واهی را در این راستا، گسترش دادند. (ل. دوپری. ۱۹۷۹)

در این خط، دهه پنجاه سده بیستم عیسایی را می توان آغاز کار جدی در امر کاوش دوران کهن کشور یا درست تر دوران دیرینه سنگی، نشانی نمود.

والتر «ا. فایرسرویس»، کاوشگر معروف در سال ۱۹۵۰ برای بار اول به دور پیش از تاریخ، در این جا توجه نمود. او پس از آن که تپه ده «مراسی» را نشانی نمود، به «سیستان» برای کاوش بیش تر رفت.

اما، کار کاوش جدی باستانشناسی در مورد این تمدن «سند» و رابطه اش با کشور ما به گفته «فولگلسانگ» در پایان سال های ۱۹۷۰ آغاز گردید. در پیوندگاه دریای «آمو» و «کوکچه» در «بدخشان» تعداد زیاد جای های مربوط به این تمدن از زیر خاک سر بیرون کردند. کاوش در «شُر توگی» Shortughai بین سال های ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹، تنها دو سال، به وسیله کاوشگران فرانسه ای، اجرا شد. بعد جنگ هایی که چل سال با خویش ویرانی به بار آورد و تا هنوز هم هنوز است ادامه دارد، کار بررسی باستانی را برهم زد.

«فولگلسانگ» در اثرش به نام «افغانان» که در سال ۲۰۰۲ ع. از چاپ بیرون شد و بنابر استقبالی که از آن صورت گرفت در همان سال بار دوم به دست نشر سپرده شد، با استفاده از یافته های باستانشناسی در این مورد از تمدن «سند - هلمند» نام می برد.

«موندیگک» و تپه ده «مراسی»

باید یاد آور شد که جای شگفتی می باشد که باستانشناسی چون «ل. دوپری» با همه ورودی که در این بخش دارند، هنگام ثبت دقیق نام های «خاص» این جای ها، دچار اشتباه شده اند. به صورت نمونه همین «ده مراسی غوندی» Deh Morasi Ghundai را در نظر می گیریم. او هنگام ثبت این نام، اسم عام و خاص را در یک ردیف ذکر نموده و آن را اسم خاص می سازد. هرگاه به این ترکیب نگاه کنیم دیده می شود که «ده» همان دهکده می باشد و «غوندی» به زبان پشتو «تپه» معنا می دهد. ولی او همه را به اسم خاص بدل نموده و آن را «ده مراسی غوندی» نام گذارده است. در این مورد، نمونه های زیادی به چشم می خورد. البته به باور من در کنار بی دقتی خود باستانشناسان، این گونه اشتباه های بزرگ، به عدم توجه یاران محلی شان و به ویژه، به باستان شناسان کشور که از این راه به امری بر تر از آب و نان دست یافتند، بر می گردد.

«ل. دوپری»، در زمینه چنین ابراز نظر می نماید، «باید یاد آور شد که این دوجای در «افغانستان»، در برپایی تمدن «سند» نقش بزرگی را به دوش کشیدند»، («افغانستان» ۱۹۹۷) در این راستا «جان ماری کاسال» Casal, Jean Marie در سال ۱۹۶۱ در «موندیگک» دست به کاوش زد و «ل. دوپری» در سال (۱۹۶۳)، به کاوش در تپه ده «مراسی» به کاوش پرداخت. هر دو، در روشن ساختن دوران پیش از تاریخ در این سرزمین، نقش بزرگی داشته اند. به باور اینان «موندیگک» آهسته آهسته از یک دهکده زراعتی و کشاورزی، با نشانه های از حالت نیمه ساکن نیمه کوچی، همراه با گدام، ممکن به

بایتخت ایالتی تمدن «سند»، بدل می شود،»

«چ. د. سنکالیا» Sankalia, H.D محقق هندی با استفاده از کاوش های «کاسال» که در ده مرحله انجام داد می نویسد: «او در جریان بررسی و کاوش در این بخش، توانست تا پنج لایه که هر کدام چندین زیر لایه داشتند، از دل سیاه خاک بیرون نماید. در میان این لایه ها، چار دوره برای رد یابی رشد فرهنگی در جنوب «افغانستان» از اهمیت بزرگی برخوردار اند.»

در دور اول، نکته جالب این است که خانه ها به شکل مستطیل بوده و در آغاز با پخسه و سپس خشت خام، بدون قالب ساخته شده اند. اجاق ها در میان و وسط اتاق ها قرار دارند. در برخی اتاق ها، تنور هایی وجود دارند که برای ساختن ظرف های سفالی از آن ها کار گرفته می شده اند. این یافته ها، همانندی شگفت انگیزی با اثر هایی که از ده «گل محمد» در «کویت» واقع در «پاکستان» و «حصار» در «ایران» به دست آمده اند، دارند.

در دوره دوم، دگر گونی جدید این است که ظرف های سفالی به وسیله «چرخ» ساخته می شده اند. دگرگونی دیگر این که چاه ها را در میان ساحه های بود و - باش می کنند. در پایان این دوره، خانه ها بزرگ تر شده اند و اتاق ها دیگر مستطیل شکل نیستند. پس از این مرحله، مرده گان را در داخل خانه و یا در میان دو خانه گور می کرده اند. بعد تر، ما شاهد گور همگانی هستیم که در میان چار دیواری که برای مستراح، جان شویی و گرمابه اختصاص داشته است، قرار دارد. جای شگفتی است که در این گورها، سامان و آلات خانه به استثنای یک تا گردن بند یا سنگی برای آسیاب نمودن، چیز دیگری به مشاهده نمی رسد. در بخش بالایی این جا، تیر مفرغی سوراخ دار به دست آمده است. همچنان یک گروه چهره های زنان به شکل ویلون گونه، یافت شده اند.

در دور پنجم، جای نشیمن بسیار بزرگ و گسترده شده است. در بالا ترین بخش، نشانه های یک کاخ و صفا بزرگ و ستوندار که از خشت هایی که بر تهاداب سنگی - گلی بنا یافته، دیده شده است.

به این گونه دیده می شود که «موندیگگ» به شگوفایی بیش تری دست می یابد. در آن نیایشگاه و ساختمان های مستحکم دیگر، به شمول دژی با تهاداب نیرومند، قد بلند کرده اند. این جا، به سبب تاثیر از دیاد نفوس و شگوفایی مادی ناشی از رشد دانش - و فن را می توان مشاهده نمود. این امر، با خویشتن بالنده گی فرهنگی را به همراه آورده است. نمونه روشن و بارز در تمدن «هلمند»، وجود پیکره سر سپید گچی مردی است که موی های اش با موبندی به دو بخش در فرق سرش تقسیم شده است. نمونه دیگر خدا زنی است با چشم های از حدقه برآمده که گردنش با تعداد زیاد گردن بند، آراسته شده و روی سربری نیز پوشیده است. این چهره ها، شباهت تمام با فرهنگ «سند» دارند.

در دور بعدی، ما شاهد این امر هستیم که همان روند شهری شدن در «افغانستان» و «سیستان» آغاز می گردد.

نکته جالب این است که از شاهد های باستان شناسی به دست آمده بر می آید که «موندیگگ» و شهر «سوخته» از برتری های فنی مانند ناوک های نوک تیز سنگی، و تیر های سوراخ دار برنجی بهره داشته است. اما، با حضور خط های تصویری در «هاراپا» و «مونهجودارو»، به صورت مقایسه یبی، در سطح نازل قرار دارند.

دوران رشد و شگوفایی «موندیگگ» از سده چارم پ.ع. آغاز و تا سده دوم که آغاز عصر یا دوران آهن، می باشد، ادامه می یابد. به این گونه «موندیگگ» از یک دهکده کشاورزی، به مرکز شهری بدل می گردد و بعد سیرنزولی را در پیش می گیرد. در این رابطه، باید یاد آور شد که این امر با فشار و هجوم صورت گرفته و نشانه هایی از خانه های سوخته، نمایانگر این امر اند.

جالب ترین بخش یافته ها، ظرف های سفالی اند که بحث های پُرشوری را در میان باستان شناسان برانگیخته است.

در این جای تنگ - و - ترش کار پرداختن به این امر به شدت تنگی می نماید.

تپه ده «مراسی»

در این بخش «ل. دوپری» در سال ۱۹۶۳ ع. به کاوش پرداخت. این ده، در پانزده ک. م. جنوب غرب «قلعه سید» قرار دارد. این جا، بعد تر از «قلعه سید» مورد استفاده قرار گرفته است. در این محل، کاوش معدودی اجرا شده است. مهم ترین لایه در این جابه «دور دوم»، وابسته است. به باور «دوپری» خلا زمانی میان این دو بخش وجود دارد. از این جا پیکره های سفالی زن، لوله های مسی، مهر ها، استخوان ها و شاخ بز، ظرف های سفالی و تیکری به دست آمده است. «ل. دوپری» به این باور است، «ده «مراسی» یک دهکده نیمه ساکن - نیمه کوچی بوده که نقش پایگاه انتقالی را به دوش داشت. در آن جا گندم و جو کشت می شده و هم چنان در آن دوران رام کردن گوسپند و بز را می توان دید.» (دوپری، «افغانستان» ۱۹۹۷).

تپه «قلعه سید»

این جا، در حدود شصت ک. م. جنوب شرق «موندیگگ» قرار دارد. این بخش را از دیدگاه اثر ها، نمی توان به هیچ صورت با «موندیگگ» مقایسه نمود. این جا را بار اول «فیرسرویس» در سال ۱۹۵۲ ع. نشانی نمود، اما، کار کاوش باستان شناسی در آن، دو دهه بعد اجرا شد.

این جا هم دارای لایه های و دوره های گونه گونه است. از این جا اثر هایی از خشت خام عادی تا خشت خام خشک

شده، پخسه، کوره بی که از خشت خام ساخته شده و آتشدان، به دست آمده اند.

ما نشانه هایی از دوران پیش از تاریخ را در میان سال های (۲۱۱۰ تا ۲۱۶۰ پ.ع.) را در این جا می توان دید. به این گونه، ما، با فراموش نمودن این تمدن فراموش شده، گذشته خویش را به دست فراموشی سپردیم و تا کنون در آن سرگردان هستیم.

«جورج اورل» G. Orwell در اثر اش به نام ۱۹۸۴ یاد آور می شود، «آن که دستی بر گذشته دارد، آینده در کفش می باشد.»

به باور من، مردمی که گذشته شان را نیابند، به هیچ گونه بی، امروز و فردا را در نمی یابند.

چل سال بحران

آن گونه که می دانیم با کودتای سپید! ۱۹۷۳ ع. که رخنه مرگ و راه را برای کودتا های خونین دیگر که تا حال از آن سیلاب وار خون و مرگ فرو می ریزند، باز نمود، بحران ژرفی بر همه تار و پود زندگی ما، چنگ انداخته است.

از آن جایی که اهریمن جنگ، ضربه بیش تری بر فرهنگ وارد می نماید، بخش کار کاوش برای دریافت های گذشته تا با اتکا به آن بتوان راه به سوی آینده سپرد، متوقف شد.

به این گونه، با کار کاوش های باستانی - با وجود وقفه هایی در آن، - سرزمین پُر پهن مورد بررسی را که در گذشته ها تنها گذرگاه می خواندند به زادگاه و هم چنان به شاهراه بی برای دیدار تمدن های گونه گونه چون: میان رود خانه های «سند»، «آمو»، «سیر»، «دجله - فرات»، «روم کهن»، «مصر»، «هند»، «چین» و «آسیای مرکزی» بدل گردید.

آمیزش مردمان از تیره های گونه گون که خود سازنده گان و انتقال دهنده گان فرهنگ بودند، به هنرمندان، گوهر سازان، پیکر تراشان و نویسندگان الهام بخشیدند تا اثر های نامیرا، بیافرینند.

«نانسی دوپری» Dupree, Nancy همسر «ل. دوپری»، کار شناس زنی است که با تمام وجودش به این کشور، به ویژه فرهنگش، عشق می ورزد. او در تمام سال های توفانی و بحران زده دهه های اخیر، برای نگهداری اثرهای فرهنگی این سرزمین تلاش نموده است. او به همین سبب در «کابل» و «پشاور» مرکز هایی برای این امر، بنیاد نهاده است.

او به این باور است که از میان (۱۴۳) جایی که برای کاوش باستانشناسی، نشانی شده بود، تنها هفده تا و آن هم نی به صورت همه جانبه، کاوش گردیده اند.

آقای «شتاین»، باستانشناس به نام که در گذشته «آسیای مرکزی» را به روی دانش باستان شناسی گشود، در مورد پهنای ژرفای اثرهای باستانی در این کشور، چنین یاد آور می شود، «بررسی هر مغاره و جای برای کاوش باستانی در این سرزمین، تمام عمر یک باستانشناس را می بلعد.»

کاوش های باستان شناسی که در دهه شصت به اوجش رسیده بود، با آغاز دهه ی هفتاد - با دگرگون شدن دید سیاسی - فروکش نمود و در دهه ی هشتاد بر آن مهر سکوت زده شد.

«ن. دوپری»، به این باور می باشد که پس از آغاز دهه نود که حضور و نفوذ قدرت مرکزی از میان رفت، چپاولگران اثر های باستانی، فرصت طلایی را برای غارت و چپاول به دست آوردند. تنها در «میرزکه» واقع در «گردیز»، به مقدار چار و نیم تن سکه به اضافه دو صد ک.گ. سامان آرایش طلایی و نقره بی متعلق به دوره پیش از تاریخ که در سال (۱۹۴۷) به صورت تصادفی، کشف و نگه داری شده بودند، غارت گردید. این ها بعد، راهی بازار «پشاور» شدند.

آن گونه که می دانیم در این راستا، بیش ترین ضربه را موزیم «کابل» که در آن اثر های متعلق به دوره پیش از تاریخ نگه داری می شده است، دید.

موزیم مویه سر می دهد

«ن. دوپری»، از زبان شاهی که خود مسوول بخشی از موزیم «کابل» بود، قصه دردناکی را چنین به یاد می آورد، «روزی در بخشی از موزیم که در آن جا اثر های مربوط به دوران پیش از تاریخ نگه داری می شدند، سری زد. تاریکی همه جا را بلعیده و مجال دیدن را سلب نموده بود. بعد آرام آرام متوجه شدم که زیر پای هایم، روی قالی، چیزهای چسپنده بی توده شده اند. این ها، همه اثر های پیش از تاریخ بودند که از جایگاه ها و قفسچه های شان فرو افتاده و روی زمین، فرش شده بودند.» («افغانستان پیش از تاریخ...» ۲۰۰۶)

«نانسی» در نوشته بی زیر عنوان، «افغانستان پیش از تاریخ: جای های کاوش، اثر ها و راه های نگه داری»، حکایتی از نا آگاهی و بی خبری ما دارد که بسیار اندوه بار می باشد. قصه پُر غصه این است: یکی از وزیران «اطلاعات و - فرهنگ» - در پیش از سال های بحران - که آدم با نامی در میان روشنفکران (تاکید از من است. ط) کشور بود، هنگام دیدار از «آق کپروک»، باستانشناسان با اشتیاق به او افزار کاری را نشان دادند که در گذشته های دور مورد استفاده قرار گرفته و با

خویش دگرگونی ژرفی را در خط تکامل ابزار کار، بار آورده بود. وزیر عاقل که نگاهی به این افزار سنگی کوچک و به ظاهر ناچیز انداخت، سرش را با ناراحتی جنباند و با شگفتی یاد آور شد، «اوه! نی! «افغانان» هیچگاه چنین مردم پس مانده نبوده و این گونه زنده گی ابتدایی نداشته اند.»

تو بخوان حدیث مفصل زین مجمل.

بایست با دیده گان باز به گذشته نگریست. صورت خویش را در آینه های کوچک نما و بزرگ نما دیدن راه به جایی

نمی برد.

کتاب نامه به زبان «پارسی»:

- ۱- «حبیبی»، عبدالحی، «تاریخ مختصر افغانستان»، دانش کتابخانه، پشاور، پاکستان. چاپ سوم، قوس ۱۳۷۷.
- ۲- «غبار»، میر غلام محمد، «افغانستان در مسیر تاریخ»، چاپ ششم، انتشارات جمهوری، تهران، خیابان جمهوری، مقابل باغ سپهسالار، جای چاپ، چاپخانه «۲۰۰۰» سال چاپ: ۱۳۷۴/۱۹۹۵.
- ۳- «فرهنگ»، میر محمد صدیق، «افغانستان در پنج قرن اخیر» انتشارات درخشش، چاپ اول، مشهد، ایران. ۱۳۷۱.
- ۴- «کهزاد»، احمد علی، «تاریخ افغانستان»، نشر دوم. ناشر: بنیاد فرهنگی کهزاد، تاریخ نشر، اکتوبر ۲۰۰۲/میزان ۱۳۸۱ هـ.خ.

Bibliography:

- Allchin, F.R and Hammond, N. "The Archeology of Afghanistan: From Earliest to Timmurid Period"; Academic Press Inc. (London) Ltd. 1978.
- Bryant, Edwin. "The Quest for the Origins of Vedic Culture: The Indo-Aryan Migration Debate" Oxford University Press, 2001.
- Dupree, L. "Afghanistan". Oxford, Princeton University press, 1997.
- Dupree, Nancy Hatch. ' Prehistoric Afghanistan: Status of Sites and Artifacts and Challenges of Preservation 'in Krieken-Pieters, Juliet van. " Art and Archeology of Afghanistan: Its fall and Survival" Brill, Leiden, Holland, 2006.
- Gupta, G.S. " India: From Indus Civilization to Maurya" Concept Publishing Company, New Delhi, 1999
- Krieken-Pieters, Juliet van. " Art and Archeology of Afghanistan: Its fall and Survival" Brill, Leiden, Holland, 2006.
- Parola, Asko. "Deciphering the Indus Script". Cambridge University Press. 1994.
- Rahman, Tariq. "Peoples and Languages in Indus Valley" Fulbright Visiting Fellow, ASNIC web.
- Sankalia, H.D. " The Prehistory of India and Pakistan" Deacon College Postgraduate and Research Institute, Poona, 1974.
- Trautmann, T. "The Aryan Debate" Oxford University Press, New Delhi, 2th edition, 2006.
- Vogelsang, willem. "The Afghans" Blackwell Publishers. Reprinted Twice. 2002.
- Webster's Encyclopedic Unabridged Dictionary " New Edition, 1996.

پایان

شهر گت تینگن، جرمنی

۱۹ دلو ۱۳۸۸ هـ.خ. / ۸ فبروری ۲۰۱۰ ع.